



کنعان و فلسطین در گذرگاه تاریخ

پیش از آنکه حضرت ابراهیم از زادگاه خود در (اور) جنوب بین النهرین به سوی شام سفر کند تا از کمی آب و علف چراگاه و تنگی معیشت به جایی پناه برد که زندگانی را در آنجا به آسایش بتواند بگذراند ، سرزمین کنعان در جنوب شام و طن مردمی از نژاد سامی بود که حلقه ارتباط میان اعراب و فینیقی ها بودند . وقتی ابراهیم از شام به کنعان درآمد و از مردم مهمان نواز آنجا حسن پذیرائی دریافت دل به اقامت فلسطین در بست و از مصر و عراق و شام صرف نظر کرد و در کنار مردم بومی آنجا سکونت گزید . در آنجا از زنان پیرو جوان خود فرزندی پیدا کرد که از حیث زبان و جنسیت اصلی ، زبان و جنس مادری را تبعیت کردند .

اسماعیل و دوازده پسرانش در میان اعراب جنوب منطقه زیستند که از دستة عدنانی ، طایفه قریش و از این قبیلہ حضرت محمد (ص) پیغمبر اسلام برخاست ، اسحاق و دو پسرش عیصو و یعقوب در قسمت شمالی ناحیہ ماندند . شصت و اندی نیز از بستگان یعقوب از صدسال بعد از ابراهیم از قحط و غلای کنعان به مصر پناه بردند و فرعون کریم مصر که قبلاً پسر یعقوب را از ستمی که برادرانش بر او از راه حسد روا داشته بودند نجات داده بود بدانها اجازه اقامت و زندگانی در قلمرو سلطنت خود داد . اینان در مصر چندان درون نعمت و آسایش زیستند که بعد از مدتی محدود شمارہ آنها به صدہا هزار نفر (بنابہ روایت توریة) رسید و در صدد برآمدند که به سرزمین کنعان حمله برند و آن سرزمین را از دست مردم بومی

* آقای استاد سید محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

ناحیه و بنی اعمام خود از اولاد اسمعیل و فرزند زادگن عیصو خارج کنند . عذری که برای این تجاوز و غلبه و قتل و غارت عمومی برای خود می آوردند این بود که خدا این سرزمین را به اولاد ابراهیم ، آنهم اولادی که از نژاد اسحق باشند وعده داده و چون در روزگار پیری و کوری اسحق پسر ابراهیم ، یعقوب به تدبیر مادرش پدرکور خود را فریخته و حق عیصو برادر ارشدش را در میراث پدر برده بود ، بنابراین حاصل این وعده تصرف مال مردم مهمان نواز کنعان به اولاد یعقوب که خود را خانواده خدایا اسرائیل خوانده بودند باید برسد . بنی اسرائیل برای انجام این کار به رهبری موسی ع از مصر بصحرای سینا گریختند و پس از آنکه حضرت موسی در آن سرزمین با اتباع خود سالیان دراز سرگردان بماند و بمرد جانشین او ، یوشع از راههای دور افتاده جنوب شرقی به کنعان حمله برد و هر جا را گرفت سکنه آنجا اگر جان از راه فرار بدر نمیبردند از دم تیغ میگذراند . بنی اسرائیل بدین سان در گوشه جنوب غربی کنعان زمینی را از سکنه بومی محل خالی و تصرف کردند . سکنه ناحیه فلسطین که در سواحل غربی این منطقه از حیفا تا غزه سکونت داشتند و صاحب قدرت و شهامتی بودند به دفاع از هموطنان خود برخاستند و از زمان طالوت (شاول) و داود تا اواخر روزگار اقامت عبرانیان در کنعان با این مردم تازه وارد از مصر به جنگ و ستیزه میپرداختند . نام فلسطین در داستانهای بنی اسرائیل جای اسم کنعان را گرفت و فلسطینیها که سکنه بخشی از این سرزمین بودند بدتنهایی شناخته شدند . این کشمکش چند صدساله در میان یهودیان و فلسطینیها که سراسر کتاب تاریخ ایام ملوک از توریة را به وجود می آورد در حقیقت از مقوله حوادث بی اهمیت محلی محسوب میشود که میان دودسته از اتباع فراعنه در گوشه ای از مرزهای شمال شرقی مصر رومی داد . در زمان سلیمان که فلسطینیها دوره شکست و ناکامی خود را در سرزمین طایفه ای خویش میگذراندند سلیمان نسبت به فرعون مصر معاصر خود اظهار دوستی و بستگی میکرد و زنی از مصریان گرفت و برای جلب رضایت دختر فرعون در حرمخانه خویش معبدی برای خدایان مصری برپا کرد تا زن مصری و بستگانش در آنجا به عبادت و دعای رعا بپردازند بنا به روایات یهود ، سلیمان خدا را بر خود به خشم آورد و یازده طایفه بنی اسرائیل را به مخالفت او برانگیخت تا بعد از مرگ سلیمان از اطاعت روین یا رحبعام پسرش خود را بیرون آورند و در شمال قسمت بیت المقدس یعنی نابلس تا طبریة کنونی دولت اسرائیل را به وجود آوردند . چنانکه دو قبیلۀ دیگر که به پسرش وفادار ماندند در اورشلیم که به یادگار شهر بیوشی ویرانه از جنگ و خونریزی شهر صلح یا اورشلیم نامیده شده بود دولت یهود را به وجود آوردند . اظهار تبعیت سکنه بومی و تازه وارد کنعان یا فلسطین به حکومت مصر جنبه رمزی داشت و سفرهای نظامی فراعنه را بدینسو موقوف ساخته بود . تا آنکه ظهور دولت مقتدر آشور

و کلدۀ دز شمال بین النهرین یا وطن اولیہ قوم بنی اسرائیل نظر جہانگیری آشور و سپس کلدہ
 را بہ سوی شام و فلسطین متوجہ ساخت و چون دولت مصر از عہدہ نگہداری کشورہای
 شرقی وابستہ بہ خود بر نیامد و شہرہای سواحل دریای مدیترانہ و کنارہ غربی بادیہ ہمہ
 بدست انیان در افتاد ، ناگزیر دو حکومت کوچک شمال و جنوب موسوم بہ یہود و اسرائیل
 ہم در ضمن این حملہ بہ دست آشوریہا و سپس بابلیہا افتادند . از آنجا کہ روایات مربوط
 بدین امر عموماً از راہ یہود بہ مارسیدہ و بر لوحہ ہای بازماندہ آشوری و بابلی تنها بہ
 کلیات حوادث فتوح آن دو قوم اشارہ رفتہ نمیدانیم چہ باعث شد کہ آشوریہا و سپس
 بابلیہا تنها دستہای یہود و اسرائیلی مقیم فلسطین را ہمراہ خود بہ آشور و بابل بردند
 ولی فلسطینیہای بومی را کہ سر سخت تر و ستیزہ جویتر و جنگاورتر بودند در بوم و بر اصلی
 بہ جا گذاردند ؟ مگر اینکہ بگوئیم توجہ بہ اصل و نژاد کلیہ سکنہ و تازگی ورود عبرانیہا
 بہ این حدود نسبت بہ فلسطینیہا برای رفع ریشہ اختلاف محلی و بریدہ شدن دست طرفداران
 مصر از دخالت در ناحیہ اینان را بہ بین النهرین نقل مکان دادند و از آنجا بہ سوی کشور
 ہای دیگر رہسپار و پراکندہ شدند . چندین قرن بعد از این دو حادثہ نزدیک بہم کہ
 سناخریمپ و نبوکد نصر گروہی را از جنوب شام بہ کنار رود فرات و دجلہ نقل مکان
 دادند ، تیمورنگ ہم در صدہ نهم ہجری قبایل ترکزبانی را کہ چند قرن متوالی در
 کوہہای شمال غربی سوریہ لکام اقامت گزیدہ و قدرتی نظامی و مذہبی در آن منطقہ بہ
 وجود آورده بودند ، از جبال غربی حلب و سواحل غربی فرات بہ سوی غرب ایران کوچ
 داد تا ہمراہ خود بہ سمرقند بہر د و در کنار ترکان ترکستان سکنی بدهد . توقف تیمور در
 آذربایجان و دیدار خواجہ علی سیاہپوش ، شیخ صفویہ اردبیل ، سبب شد کہ تیمور از
 این قصد بگذرد و بہ درخواست علی صفوی این طوائف مهاجر را بہ ہرجا کہ رسیدہ بودند
 پروانہ توقف در محل بدهد و بدین سان قبایل قزلباش از التقای آنان بوجود آمدند . وقتی
 کوروش پادشاہ انشان بنا بہ دعوت کاهنان معبد مردوخ بابل کہ در برابر نقشہ توحید عقاید
 نابونید در کلدہ سر تہمرد برداشته و از پادشاہ انشان یاری خواستہ بودند بہ بابل در آمد و
 دستور داد مجسمہ خدایانی را کہ نابونید از شہرہای دیگر کلدہ بہ بابل آورده بود تا از
 آن میان یکی را برتر نگہدارد بہ جاہایشان برگردانند و کاهنان تبعید شدہ بہ شہرہای
 خود بروند و این توحید ساختگی کار نابونید مانند توحید قدیمی توت غنچ آمون مصری
 از میان برداشته شود و مردم بہ خدایان شہر و دیار خود سر بندگی و پرستش فرود آورند ،
 این حکم کلی شامل ہمہ کسانی شد کہ از بابت تہجد عبادت خدای خاصی بہ بابل آمدہ بودند .
 در لوحہ ہای بابلی مربوط بدان عصر ابتدا از این بابت اشارہ ای نیست بلکہ نامی ہم بردہ
 نمیشود ولی در مدارک نسبتہ تازہ تر یہودی کہ بہ توریہ منضم شدہ بہ تفصیل در باب

استفاده بنی اسرائیل از مدلول دستور عام کوروش سخن رفته است. شواهد نشان می‌دهد که عده کمی از یهود مقیم کشورهای کلد و آشور و ماد حاضر به بازگشت شدند و آن عده خیلی هم که بدانجا رهسپار شدند و در برابر عنصر بومی تازه محل بادشواریه و مخالفت‌ها و بر و گشتند. همین قدر میدانیم وقتی کابو جیه پسر کوروش اندکی بعد از مرگ پدرخواست کاری را که آشوریه و نبوکد نصر و پدرش از فتح مصر انجام نداده بودند عملی کند و لشکر بدانسو کشید و از رهگذر روداردن گذشت و رهسپار شبه جزیره سینا شد تا به مصر درآید، با امرا و شیوخ عرب این منطقه پیمان همکاری بست تا در رسانیدن آب و آذوقه به سپاه ایران یاری کنند و آنان از لوله‌های پوستی که تعبیه کردند برای رسانیدن آب به مرز مصر در شمال صحرای سینا استفاده کردند و ابدا در روایات مختلف خط میخی و آرامی اشاره‌ای به همکاری یهود با سپاه کابو جیه نیست و این خود تأیید می‌کند که تا اواخر دوره هخامنشی هنوز موقعیت بنی اسرائیل در فلسطین وضع ثابتی پیدا نکرده بود و یهودیان مقیم مصر بیش از این کوچهای برگشته از مشرق با دولت هخامنشی ارتباط داشتند. وقتی کاهنان بنی اسرائیل به اسکندر مقدونی که بعد از جنگ در شمال شام به سوی مصر میرفت وعده پیروزی و غلبه بر ایران دادند و او بر مصر چیره شد، در تاریخ نشانی از سهیم بودن بنی اسرائیل در تحول وضع محلی سراغ نداریم.

دوره سلوکیان و بطلمیوسها در شام و مصر و اختلاف مابین این دو حکومت یونانی نژاد دوباره وضع مصر و سوریه دوزان پیش از سقوط دولت یهود به دست آشور را به یاد می‌آورد که در میان دو سنگ سیاست متضاد توانستند سودی بدست آورند و پیشرفت‌های مادی و معنوی در داخل و خارج فلسطین نصیب پیروان دین یهود شد اما مردم بومی فلسطین به تدریج در عنصر یونانی تازه وارد منطقه داخل شده و رنگ هلنی گرفتند و همین امر بعد ها که رومیها بدین سرزمین رسیدند در مقیاس وسیعتری اجرا شد چنانکه عنصر فلسطینی بومی از حیث فرهنگ و تمدن مقلد رومیها بودند. رومیها بعد از مدتی گیرودار و بند و بست در برابر وضع آشفته و نافرمان عنصر یهودی فلسطین شکیبائی را از دست دادند و برای پایان دادن به اختلافات محلی و زدوخوردها و نافرمانیها که قریب صدسال وضع نامطمئنی را در این شاهراه حیاتی مصر و سوریه به وجود آورده بود تصمیم به اخراج همه بنی اسرائیل فلسطینی و خراب کردن معبد نوساز ایشان و بنای معبدی برای خدایان رومی در جای آن گرفتند و از صده اول میلادی که بنی اسرائیل به امر دولت روم از فلسطین به طور دسته جمعی اخراج شدند تا صده هفتم که مسلمانان ایلیا مرکز فلسطین را از دست رومیها گرفتند برای یک یهودا مکان توطن بلکه حضور در این سرزمین بهیچوجه میسر

نمی‌بود تا آنکه خسرو پرویز در جنگ با روم بر فلسطین و شام و مصر غلبه کرد و یهودیها توانستند بدین سرزمین بازگردند و پس از آنکه ووسیله برانگیختند که معبد رومی شهر اورشلیم بدست ایرانیها خراب شود ولی خرابی معبد از تخلیه فلسطین و بازگشت رومیها بدانجا چندان فاصله پیدا نکرد. امروز از آن معبد رومی تنها اثری که بهجا مانده و اصالت رومی خود را حفظ کرده است دیوار معروف ندبه یا گریه می‌باشد که یهودیان به یاد معبد قدیم خود که این بنای رومی بجای آن ساخته شده بود در این محل هر وقت مجالی بدست می‌آوردند گرد هم آمده می‌گریستند ولی سنگها و طرز ترکیب آنها بر یکدیگر نشان میدهد که دیوار بنا رومی بوده نه غیر رومی. مسلمانان در ضمن عهدنامه‌ای که با مسیحیان بومی فلسطین بسته بودند تعهد کرده بودند که به هیچ یهودی اجازه اقامت در بیت المقدس ندهند ولی بعدها وجود چنین شرطی مخالف با اصول حکومت اسلام تعبیر شد و در زمان امویان حذف گردید و یهودیان اجازه یافتند برای زیارت به فلسطین بیایند و بروند و در صورت تمایل در آنجا سکونت یابند. این سماحت اسلامی در طی چند قرن گروهی از یهودیان پراکنده در اطراف روم شرقی و شمال افریقا را به فلسطین آورده مسکن داد. در طی صده پنجم هجری سکنه یهودی بیت المقدس به آن تعداد رسیده بودند که ده هزار نفر از هشتاد هزار کشته صلیبیان مهاجم به محوطه مسجد اقصی در روز ورود صلیبیها بدان شهر یهودی بودند، یعنی یک هشتم مقتولین. پس از سقوط فلسطین و ساحل شام به دست صلیبیان باردیگر یهود از حق توقف و عبور در فلسطین بویژه شهر قدس ممنوع شدند و به ندرت برای آنها امکان زیارتی حاصل میشد. بعد از چهار صد و پنجاه سال که مسلمانان به آن ممنوعیت ششصد ساله قبلی پایان بخشیده بودند، یک صد سال دیگر هم ممنوعیت جدید صلیبی در تاریخ فلسطین بوجود آمد. پیروزی سلطان صلاح الدین که بار دیگر قدس شریف را به حظیره مقدس حکومت اسلامی برگردانید، برای یهودی که در مصر و شام از موقعیت ممتازی در دولت ایوبی برخوردار بودند امکان بازگشت به قدس را فراهم آورد. در این نوبت دیگر ولعی برای نقل مکان بدانجا به خرج ندادند زیرا در سراسر ممالک اسلامی از هر حیث وضع کاملاً مساعدی پیدا کرده بودند که در دوره‌های یونان و روم هم، چنین سابقه‌ای نظیر نداشت. تقرب یهود در صده هفتم به ایلیخانان بت پرست مغول که دشمن تازه مصریان شناخته می‌شدند مخصوصاً در عهد ارغون که رفت و آمد به مصر و شام برای مسلمانان آذربایجان بدگمانی را برمی‌انگیخت و تغییر کلی و سریع اوضاع ایران و حوالی با اسلام غازان که به ضعف سیاسی و نظامی مغول در غرب منجر شد، اثر مطلوبی در رابطه میان دولت ممالک مصر و یهود آن منطقه نگذارد و با وجودیکه ریشه دخالت مسیحیان در بنادر و سواحل شام کنده شده و دشمن سرسخت یهودی از آنجا بیرون شده بود، رابطه میان یهود و ممالک آن رونق و اعتبار عهد دولت

ایوبی را نیافت و در نتیجه عده محدودی از مهاجرین در آنجا ماندند. این ترتیب با جزئی تفاوتی در طی ششصد سال که ممالیک و ترکان بر این سرزمین حکومت داشتند باقی ماند تا آنکه فرانسویان بکمک مصریان در صدد حفر کانال سوئز برآمدند و پیش از آنهم ناپلئون مصر را کلید فتح هندوستان شمرد و انگلیسها را به فکر جلوگیری از چنین خطر مترتب و احتمالی افکند. در جزو نقشه‌هایی که برای تأمین هند از خطر هجوم اروپائی طرح شد، یکی نقشه افزودن عده یهودی تازه وارد بر سکنه عرب فلسطین و تبلیغ ضد عثمانی در میان فلسطینی عرب بود وقتی تزار بر اتباع یهودی خود برای معاذیر سیاسی فشار آورده آنانرا وادار به مهاجرت از روسیه می‌کردند. این نقشه با صورت ظاهر پسند اخلاقی تطبیق و اجرا شد بدین نحو که تشکیلاتی در غرب به وجود آمد که از راه کمک مادی و پرداخت بهای زمین، مزارعی در فلسطین برای سکونت این مهاجران بی سر و سامان فراهم می‌کرد. بدین ترتیب فلسطینی که در نیمه صده نوزدهم بیش از چند هزار نفر یهودی بومی نداشت در آستانه جنگ جهانی اول تعداد آنها به چند ده هزار نفر رسیده بود و اینان به تشکیلات خاصی پیوستگی داشتند که در اروپای غربی ریشه داشت. این تشکیلات در عثمانی و مصر و ایران قبل از جنگ، بر طبق برنامه خاصی زمینه امکان مداخله در اوضاع محلی را بتدریج فراهم می‌آورد و در میان افرادیکه بر ضد عبدالحمید سلطان مستبد عثمانی در سالونیک قیام کردند و حکومت ملی را در عثمانی بوجود آوردند، تنی چند از جدیدالاسلامهای سالونیک بودند که در حزب اتحاد و ترقی سهمی از ترقی شخصی یافتند. تجار یهود در مصر سررشته اقتصاد را به دست گرفته بودند و اگر رقابت عنصر یونانی مارونی لبنانی و سریانیهای شامی نبود مطبوعات مصر را مانند اقتصادش قبضه می‌کردند. ناسازگاری میان اندیشه قبطی مسیحی با یهودی در مصر بطور کلی زمینه را از مساعدت خارج می‌کرد. اما در ایران قبل از مشروطه، از راه سیاست و اقتصاد، بواسطه موازنه نفوذ فوق‌العاده روس و انگلیس و کمی عده پیرو، راهی به سوی مقصد نگشودند. تنها از راه گرویدن به فرقه بهائی زمینه بسیار مناسبی جهت زمینه سازی انتقال سرمایه و نقل مکان به فلسطین در زیر لافه عنصر غیر - یهودی فراهم آمد و اگر کسانی میخواستند بعنوان یهودی از فلسطین زیارت و دیدن کنند و به آسانی روادید مأمورین ترک را به دست نمی‌توانستند بیاورند بعنوان دیگری از بیت المقدس و عکا و حیفا هر ساله بازدید می‌کردند. این نکته برای پیشکشوتهای قدیمی از بهائی و بابی و مسلمان ایرانی تولید تعجب می‌کرد که چرا یکتن از یهود در حیات سید باب و دوران اقامت ازل و بهاء در ایران و عراق و عثمانی (ادرند) نگروید و اکنون که چراغ اصلی خاموش شده از این کانون عکا در فلسطین شعله برمیگیرد؟ و چون کسی به نقشه‌های صهیونی واقف نبود از این سر نمی‌توانستند سردر آورند. این تلاشهای محلی در عثمانی و ایران و

مصر به جایی نرسید ولی جنگ جهانی اول به صهیونیهای آلمانی مجال آنرا نداد که از امپراطور آلمان وعده مساعدتی درباره آینده فلسطین برای آزادی مهاجرت و تملك بیحد یهود بگیرند. به اعتبار عنوان خلافت، سلطان عثمانی با چنین امری نمی توانست موافقت کند ولی صهیونیها به مرکز اصلی تولید اندیشه نخستین یعنی انگلیس روی آوردند که از یکطرف به امیر حسین حجاز و ابن سعود نجد، جدا جدا درخفیه، وعده پادشاهی عرب و تشکیل امپراطوری عرب را در اراضی تابع عثمانی داده بودند و از طرف دیگر آن مواعیدی را که در عهدنامه های مکتوب و مضمی هم قید شده بود مانع از وعده ای نمیدید که بالفور وزیر خارجه انگلیس به وایزمن نماینده صهیونی در لندن در ازای برخی از خدمات سری صهیونی های آلمان به متفقین در طی نامه شخصی داده بود، که در فلسطین بعد از جنگ برای یهودیان يك کانون دینی و ملی بوجود آورد.

جنگ جهانی اول به پایان نرسیده بود که ترکها از راه جاسوسی آلمان به دسائس انگلیس در سرزمین شام و فلسطین پی بردند و جمال پاشا که سربازی دلستخت و کینه توز بود تصور کرد که با قدری درشتی و بیرحمی می تواند از آنچه پیش بینی و نهفته کاری شده جلوگیری کند ولی شکست و عقب نشینی بدو مجال تلافی جوئی از مفسده گران نداد. باختامه جنگ و شکست عثمانی، وضع شام و فلسطین برخلاف تعهدات کتبی سیاسی انگلیسها بطوری ترتیب داده شد که فرانسویها در شام و لبنان سیطره یابند و فلسطین زیر حمایت انگلیس قرار گیرد که وعده استقرار کانون مذهبی در آنجا به یهودیان داده بود و از ولایت کرک شام که فاصله میان صحرای بادیه و فلسطین تحت الحمايه بود امارت ماوراء اردن ساخته شود که لژیون عرب در آنجا زیر نظر افسران انگلیسی بتوانند جلوتعرض قبایل مهاجم عرب بادیه شام و نجد و حایل را به فلسطین تحت الحمايه انگلیس بگیرند تا در آنجا کوچهای تازه یهودی استقرار یابند. حکومت بریتانیای کبیر از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۸ به وعده بالفور تمام و کمال عمل کرد و شماره یهود فلسطین را از ۶ هزار به هفتصد هزار رسانید و به کمک و دلالی سرمایه داران لبنانی مساحت زیادی از اراضی زراعتی را از تصرف شیوخ خوشگذران عرب در میخانه ها و عشرتکده های بیروت بیرون آوردند و به یهود تسلیم کردند. زمینهای خالصه عصر عثمانی را که با بستی به نسبت تعداد سکنه در موقع اعلان حمایت در تقسیم منظور آوردند در قفل و انفعالها به اختیار مهاجران تازه وارد یهودی نهادند. در جنگ جهانی دوم عده ای از مهاجران یهودی روسیه و لهستان و آلمان زیر سلاح بودند و از وجود آنها در جنگهای افریقا و آسیا استفاده کردند و همینکه جنگ جهانی دوم به پایان رسید با مقداری توطئه و دسیسه سیاسی وضعی بوجود آوردند که در ۱۹۴۸ سلاحهای خود را در اختیار آن عده سلاح ورزیده بگذارند و از فلسطین بروند. ولی کسانی که در دو طرف کشمکش به بریتانیا پیوستگی

پنهان، و آشکارا داشتند، اعم از گلوب و غیر گلوب و عرب و غیر عرب، غائله را طوری به پایان رسانیدند که در يك طرف حکومت مجهز اسرائیل و در طرف دیگر اکثریتی از اعراب بی کس و سرپرست و از هم گسسته و خالی از سلاح و تجهیز برابر یهود قرار بگیرند. بدین ترتیب مملکت فلسطینی که مدت بیست و هشت سال با اسم فلسطین و پرچم فلسطینی و تمبر پست فلسطینی در عالم سیاست وجود داشت از روی نقشه جغرافیا محو شد و در نتیجه امارت ماوراء اردن به دولت هاشمی اردن تبدیل شد و نوار غزه سهم الارث مصر باقی ماند. آن حکومتی که سازمان ملل به تجزیه سرزمین و ایجاد آن رای داده بود در بخش عربی فلسطین تشکیل نشد و این سازمان معتبر جهانی هرگز نرسید آخر آن جزئی که مابده وجود آن رای دادیم تا از فلسطین اسرائیلی بسازیم چه شد!

سی و اندی سال پیش مرحوم مکرم نورزاد، ژنرال قونسول ایران (به فاصله ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷) در قدس میگفت روزی از رئیس آژانس یهود بنا به دعوت او در قدس دیدن کردم او از عدم مساعدت بلکه عدم موافقت ایران در مسائل مربوط به فلسطین شکایت میکرد که چرا دولت شما همه جا برضد منافع یهود رأی میدهد؟ در صورتیکه این نقشه که در برابر من است باید روزی اجرا شود در آن روز شما احساس عدم رضایت از این رفتار گذشته خود نخواهید کرد! نورزاد گفت: نقشه را دیدم که شامل فلسطین و شبه جزیره سینا تا ترعه سوئز میشد. من از بلند پروازی او تعجب کردم که تا کجا میرسد. وقتی که او چنین نقشه‌ای را دیده بود تازه جنگ جهانی دوم برپا شده بود. وقتی شنیدم جنگ تازه به پایان رسیده و سخن از تقسیم در میان بود که ایران باز بدان رأی مخالف، برخلاف انگلیس و روس و فرانسه و آمریکا، داد، اسرائیل به وجود آمد. در ۱۹۶۷ این نقشه کاملاً اجرا شد و معلوم گردید هفتصد سال ممنوعیت کامل یهود از ورود به فلسطین و هزار سال کشمکش مستمر با مردم بومی فلسطین که منجر به خونریزیها و ویرانیهای دنباله‌دار میشد و اخراج دسته جمعی رومیها و قتل عام صلیبیان، برای فرزندان صهیون هرگز درس عبرتی نبود و به تجربه در مرور زمان در نیافته اند که بدون سازش و همزیستی در حال صلح و سلامت تصرف در سرزمین دیگران هر جا و از هر که باشد قابل قبول عقل نیست. اگر یهودی واقعاً طالب وجود کانونی مطمئن در خاک فلسطین بود باید بد کفاره قتل عام یبوشیها در عهد یوشع و داود و قتل عام دیر یاسین برای مردم بومی فلسطین که تجاوز یوشع و نبوکدنصر و داود و اسکندر و قیصر و عمرو صلیبیان نتوانست ایشان را در طی هزاران سال از این قطعه خاک کم مایه مورد علاقه ایشان بیرون کند، ناگزیر این سلاحهای اعطائی که در ازای خونبهای حضرت مسیح داده میشود و اموال بیکرانی که از درآمد ملت‌های ثروتمند جهان به دست بنی اسرائیل میرسد، نمی

تواند قومی را که چندین قرن به تحمل شدائد خو گرفته‌اند از میان بردارد و اگر از آنجا پا را بیرون گذارد در آن سوی رود اردن و دامنه کوه‌های لبنان و سوریه و کناره‌های سوئز به انتظار روزبازگشت زیر سقف آسمان به سرمیبرد. پس همان به که امروز عقل بجای هوس و عاطفه بنشیند و برای ایجاد صلح مستمری از اغراض و آمال پوسیده‌تقدم نژادی و سابقه دور و دراز رفت‌وآمد و وعده‌های بندگان خدا درباره ارض موعود یا سرزمین فلسطین و کنعان باستانی چشم پوشیده و مقدماتی فراهم آورد که عنصر فلسطینی بومی با مهاجران اشکناز منتقل از رومیه و آلمان و لهستان بتوانند در محیطی خالی از دغدغه و خارج از تحریک و دسیسه در کنار هم به سر برند. یک مراجعه به سرگذشت اجمالی فلسطین و مردم آن از روزگار یوشع تا سناخریب و نبوکد نصر و کابوجیه و اسکندر و سلوکی و بطلمیوسیه و غلبه رومیها و پیروزی ایران بر رومیها و قرار تسلیم قدس به خلیفه دوم تا جنگهای صلیبی و حوادث خونین و مرگباری که در خلال این فواصل متوالیا روی داد و محاسبه و مقایسه نتایج نامطلوبی که بر این تحولات مترتب شده برای مردم بومی و عبرانیان تازه وارد تا وعده بالفور که قرار تقسیم فلسطین را به دو کشور عرب و یهود از طرف سازمان ملل در پی داشت و قضایای ناشی از دو جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، نشان دهنده این نکته است که بدون تغییر اسلوب فکرو روش اجتماعی و سیاسی و توجه به کسب رضایت مردم بومی و صاحب حق طبیعی در منطقه با هیچ قدرتی گرچه از منبع دین و آئین ناشی گردد و به نیرومندترین وسایل حمله و دفاع مجهز باشد نمیتواند ادامه زیست عنصر رهگذر و عابر سپیل را در این سرزمین تأمین کند.

قدرتهای نظامی و اقتصادی برانگیخته از مراکز دور افتاده از منطقه نمیتواند و در سابق هم نتوانسته بقای وضع تحمیلی خاصی را بر ناحیه‌ای و قومی تضمین کند و به محض آنکه در رشته ارتباط از دور و نزدیک اختلالی رخ دهد امکان بروز هر حادثه نامطلوب و غیر مترقبی میرود. یهودیان که در مسیر تاریخ جهان بیش از هر قومی آزموده و ورزیده و جهان‌دیده شده‌اند نباید ایفای نقش عنصر صلیبی را در برابر مسلمانان منطقه بنا بدانچه ژنرال البنی هنگام ورودش به قدس شریف یا در روز ربودن شمشیر امپراطور آلمان از روی قبر سلطان صلاح‌الدین راجع به خاتمه جنگ صلیبی بر زبان آورد و به برخورد آینده عنصر یهودی با مسلمان اشاره ضمنی داشت سر تسلیم و رضا فرود آورند و از این موقعیتی که احفاد ریشارد شیردل برای ایشان در جهت مبارزه با اولاد صلاح‌الدینی زمینه‌سازی کرده‌اند به سود تأمین آینده در همزیستی و سازگاری و همراهی با مردم صاحب حق فلسطین استفاده کنند و دنیائی بسازند و کشوری بپردازند که مرزبانی بی‌دغدغه و قابل دفاع آن در جدار قلوب مهربان و سازگار مردم فلسطین پایه‌ریزی شود.